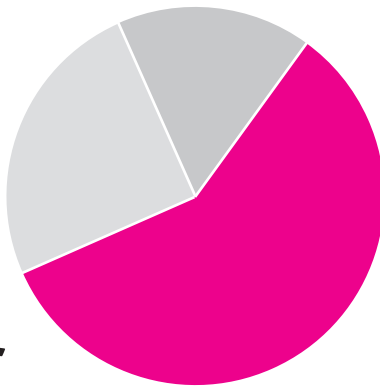


نسبت تأسیس

حوزه معاصر قم با دنیای مدرن؛
چرایی و چگونگی



علی اکبر قاسبی *

اگرچه نخستین مواجهه‌های جدی روحانیت شیعه با اندیشه‌های مدرن، در عصر مشروطه و به‌ویژه در نجف رخ داد، اما حوزه قم در آن زمان به دلیل فقدان اثرگذاری جدی‌اش تا زمان حضور آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی به تعیین تکلیف خود در برابر مفاهیم و محصولات فکری دنیای جدید احساس نیاز نکرد.

در این‌که چرا مواجهه و تعیین تکلیف فقها و روحانیون شیعه با مفاهیم و اندیشه‌های مدرن به اواخر دوره قاجار موکول شد و در عصر صفویه رخ نداد، بحث‌های مختلفی می‌توان مطرح کرد، ولی تحقیر گسترده ناشی از شکست در جنگ‌های ایران و روسیه و جدایی مناطق شمالی ایران که منجر به گرایش تدریجی ایرانیان به سمت غرب شد و نیز تأثیر خاص شخصیت آخوند خراسانی می‌تواند در این زمینه به عنوان علل و دلایل این تأخر تاریخی مورد واکاوی قرار گیرد.

علمیه عراق بروند. از همین رو فقهای قمی در اواخر عصر قاجار، همگی دانش آموخته حوزه‌های تهران، نجف یا سامرا بودند. میرزا محمد ارباب قمی، شیخ ابوالقاسم کبیر، شیخ مهدی پایین شهری (حکمی) و میرزا محمد فیض از همین گروه بودند که در تشکیل حوزه معاصر قم به شیخ عبدالکریم حائری کمک شایانی کردند. هرچند روایت‌ها درباره انگیزه مرحوم حائری یزدی برای اقامت در قم و تشکیل حوزه علمی در این شهر مختلف است، ولی رونق دادن به مدارس متروک و کم‌رونق قم یکی از انگیزه‌های اصلی آقای حائری بوده است. شیخ محمد شریف رازی از نزدیکان شیخ محمدتقی بافقی، گزارشی از قول بافقی درباره انگیزه شیخ عبدالکریم برای اقامت در قم آورده که مؤید همین مدعاست:

«در خاطر دارم که مرحوم

بافقی برای این نگارنده و جمعی دیگر می‌فرمود که مرحوم آیت‌الله حائری با اینکه در سفر مشهدشان وضع مدارس مهجور و ویران قم را از فیضیه و دارالشفای دیده که چگونه دانشگاه روحانی و محل تدریس و افاضات مرحوم محدث بزرگوار ملامحسن فیض و ملاعبدالرزاق فیاض

لاهیجی و صدرالمتالهین شیرازی و دیگران به مرکز گدایان و فقرا و دیوانه‌گان و بیماران تبدیل شده و ابراز تأسف نموده و می‌گفتند

تلخ‌کامی‌های ناشی از جدال‌های سخت دوره مشروطه میان فقهای شیعه اگرچه منجر به انزوای طلبی گروه قابل توجهی از فقها شد، ولی امواج فرهنگی، علمی و صنعتی مدرنیته غیر قابل چشم‌پوشی و انکار بود و به تدریج به بخش جدایی‌ناپذیر زندگی مردم تبدیل می‌شد. البته روحانیت شیعه نیز بی‌نصیب نبود و همان‌گونه که تلگراف به شکل‌گیری ساختار و کارکرد جدید نهاد مرجعیت کمک کرد و آن را فراگیر ساخت، صنعت چاپ و سپس تلفن نیز شبکه سنتی روحانیت را که تنها بر رابطه استاد و شاگردانش متکی بود، گسترش بخشید. در این مقال می‌کوشم اندکی درباره چرایی و چگونگی تأسیس حوزه معاصر قم و نسبت میان این چرایی و چگونگی با دنیای مدرن بپردازم.

چرا؟

حوزه معاصر قم در فروردین ۱۳۰۱ شمسی شکل گرفت. قم اگرچه یک مرکز مذهبی مهم شیعی از قرون نخستین اسلامی بوده است، اما مدارس و محافل علوم دینی این شهر در سایه رونق گرفتن حوزه تهران در عصر قاجار، رو به رکود و مهجوریت نهاده بود. البته

این شهر هیچ‌گاه خالی از فقیهان نبود، اما طلاب قمی ترجیح می‌دادند برای مرحله عالی تحصیلات دینی به تهران یا حوزه‌های

تلخ‌کامی‌های ناشی از جدال‌های سخت دوره مشروطه میان فقهای شیعه اگرچه منجر به انزوای طلبی گروه قابل توجهی از فقها شد، ولی امواج فرهنگی، علمی و صنعتی مدرنیته غیر قابل چشم‌پوشی و انکار بود و به تدریج به بخش جدایی‌ناپذیر زندگی مردم تبدیل می‌شد.

از کربلا به ایشان در اراک فرستاده می‌شود و با اشاره به اینکه پیر شده و توان اداره حوزه را ندارند، از ایشان درخواست می‌کنند که به کربلا برگردند و به جای ایشان حوزه کربلا را اداره کنند. زمانی که حاج شیخ عبدالکریم در کربلا بود، میرزای دوم احتیاطات خود را به ایشان ارجاع می‌داد. این نامه را حاج شیخ به بستگان خود در منزل نشان داده‌اند.

اصل نامه میرزا شاید در اسناد خانوادگی ما باشد. بعد از چند روز از ایشان می‌پرسند که چه پاسخی به نامه میرزا دادید، ایشان می‌گویند: به میرزا نوشتیم که من وضع ایران را در تباهی می‌بینم و به نظر من شرایط ایران به گونه‌ای است که به سمت تباهی می‌رود و من پیشنهاد می‌کنم که شما

به ایران بیایید تا یک حوزه علمیه بسیار قوی در ایران تأسیس شود. مرحوم میرزا محمدتقی هم جواب می‌دهد که حالا که شما وظیفه شرعی خودتان می‌دانید پس در ایران بمانید».^۳ همچنین مرحوم عبدالحسین حائری؛ دیگر نواده دختری شیخ نیز این نامه‌نگاری را گزارش کرده و گفته که حاج شیخ نگران «تباهی و فساد ایران» بوده است.^۴

با توجه به این سه گزارش به نظر می‌رسد مرحوم حائری پس از دعوت و اصرار علمای قم به این نتیجه رسیده که حوزه درسی خود

که چه می‌شد اگر این مدارس هم از غربت بیرون می‌آمد، ولی به نظر مبارک‌شان مشکل و گران می‌آمد که ممکن باشد حوزه را از اراک به قم منتقل نمایند. فرمودند وقتی به ایشان اصرار کردم برای توقف، موانعی ذکر کردند، جواب آنها را دادم و آخر ایشان را به این کلمه قانع نموده و منصرف از مراجعت به اراک کردم. گفتم شما این اخباری را که

از حضرات معصومین علیهم‌السلام راجع به آخرالزمان که قم مرکز علم و دانش خواهد شد (و منها تفیض العلم الی سائر البلدان) و اینکه در آن زمان علم در نجف چون ماری به زمین فرورفته و از قم بیرون خواهد آمد دیده‌اید؟ فرمودند: آری. گفتم: آیا قبول دارید و یا شبیه می‌کنید؟ فرمودند: قبول دارم. گفتم: نمی‌خواهید که

تأسیس این اساس به دست شما گردد و برای همیشه این سکه به نام شما زده شود و در باقیات الصالحات شما باشد؟ فرمودند: چرا. گفتم: تصمیم به توقف بگذارید و به اراک پیام دهید هرکس مایل باشد به قم بیاید».^۲ از این گفتگو پیداست که مرحوم حائری یزدی انگیزه پیشین برای اقامت در قم و تشکیل محفل درسی در این شهر نداشته است. اما روایت نوه دختری او؛ آیت‌الله دکتر مصطفی محقق داماد نکته افزون تری دارد: «طبق یکی از اسناد خاندان ما نامه‌ای از طرف میرزا محمد تقی شیرازی (میرزای دوم)

به میرزا نوشتیم که من وضع ایران را در تباهی می‌بینم و به نظر من شرایط ایران به گونه‌ای است که به سمت تباهی می‌رود و من پیشنهاد می‌کنم که شما به ایران بیایید تا یک حوزه علمیه بسیار قوی در ایران تأسیس شود.

را از اراک به قم منتقل کرده و از پتانسیل‌های ویژه این شهر همچون وجود مرقد حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و نزدیکی

به تهران بهره‌بردار تا حوزه قدرتمندی در داخل ایران تشکیل دهد. اما مراد او از «تباهی» چه بوده است؟

اواخر زمستان ۱۳۰۰ شمسی که مرحوم حائری یزدی به قم سفر کرد، یک سال از کودتای رضاخان می‌گذشت و هنوز کوچک‌ترین چالشی میان او و روحانیون بروز نکرده بود. حتی قاجاریه نیز خطر رضاخان را حس نکرده بود و در سال ۱۳۰۲ بود که رضاخان با

طرح «جمهوری خواهی» و انقراض سلطنت، به چالش جدی با اساس سلطنت قاجار برخاست. در آن ایام که مرحوم حائری از سوی علمای قم دعوت می‌شد که در این شهر اقامت کند، رضاخان یک نظامی محبوب بود که به مقابله با هرج و مرج عمومی و ناتوانی حکومت وقت برخاسته بود و قصد اصلاح امور را داشت. حتی از گزارشی که مرحوم آیت‌الله مهدی حائری یزدی از جلسه رضاخان با آیات عظام حائری یزدی، میرزای نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی داده که فروردین ۱۳۰۳ در منزل مرحوم حائری در قم درباره موضوع جمهوری خواهی رضاخان تشکیل بود، هیچ‌گونه سوءظن و تیرگی روابط میان

سلطنت از قاجاریه به پهلوی شد، تنها نگرانی علمای حاضر، احتمال استبداد و دیکتاتوری و تخلف از قانون اساسی مشروطه در صورت تفویض اختیارات مطلقه به رضاخان بوده است. حتی در گزارشی که از دیدار رضاشاه با مرحوم حائری در سال ۱۳۰۷ در قم وجود دارد، رضاشاه در توضیحاتی گفته که قانون جدید لباس به سود «روحانیین حقیقی» است و حاج شیخ نیز از شاه تشکر کرده است و گزارش این دیدار

موجب خرسندی علمای نجف هم شده است.^۶ همچنین مرحوم عبدالحسین حائری در این باره گفته است:

«شنیدم که شماری از طلاب و فضلا هیاهوکنان رفته‌اند پیش حاج شیخ که آقا! نظمیة ما را اذیت می‌کند. مأموران نظمیة عمامه‌های ما را برمی‌دارند و لباس‌های ما را کوتاه می‌کنند و... حاج شیخ در پاسخ این گروه که هیاهو راه انداخته بودند می‌گوید: خب بردارند. برداشتند که برداشتند. عمامه مرا هم بردارند، عمامه شما را هم بردارند، کجای دنیا خراب می‌شود؟! آیا درس خواندن ما را خراب می‌کند؟! ما داریم درس‌مان را می‌خوانیم».^۷

شنیدم که شماری از طلاب و فضلا هیاهوکنان رفته‌اند پیش حاج شیخ که آقا! نظمیة ما را اذیت می‌کند. مأموران نظمیة عمامه‌های ما را برمی‌دارند و لباس‌های ما را کوتاه می‌کنند و... حاج شیخ در پاسخ این گروه که هیاهو راه انداخته بودند می‌گوید: خب بردارند. برداشتند که برداشتند. عمامه مرا هم بردارند، عمامه شما را هم بردارند، کجای دنیا خراب می‌شود؟! آیا درس خواندن ما را خراب می‌کند؟! ما داریم درس‌مان را می‌خوانیم.

بنابر این به نظر می‌رسد آنچه که حاج شیخ در پاسخ به میرزای شیرازی دوم با عنوان «تباهی و فساد ایران» یاد کرده و نسبت به وقوع آن هشدار داده، هیچ ارتباطی به قدرت گرفتن رضاشاه نداشته باشد. همچنین اقدام

وی برای تأسیس حوزه درسی در قم نیز نباید ربطی به ظهور رضاشاه داشته باشد.

دکتر محقق داماد معتقد است که اعدام شیخ فضل‌الله نوری که در سامرا استاد شیخ عبدالکریم بوده است و تلخکامی‌های ناشی از جدال‌های دوره مشروطه، موجب نگرانی حاج شیخ و عزم او برای تقویت روحانیت در ایران شده است. از زمان اعدام شیخ فضل‌الله تا قصد شیخ عبدالکریم برای اقامت در قم حدود ۱۳ سال می‌گذشت و التهابات دوره مشروطه با وقوع

جنگ جهانی اول کاملاً فروکش کرده بود. بیش از سه سال پس از پایان جنگ جهانی اول بود که مرحوم حائری قصد اقامت در قم و تأسیس حوزه درسی کرد. ایران در دهه پایانی قرن سیزدهم شمسی به شدت متأثر از جنگ جهانی اول و هرج و مرج و بی‌ثباتی ناشی از آن بود. در جریان این جنگ که منجر به اتحاد موافقان و مخالفان مشروطه در حوزه نجف برای مقابله با حمله نیروهای غربی به کشورهای

اسلامی شد، فروپاشی اقتدار جهان اسلام مهم‌ترین دغدغه علمای شیعه و سنی بود و حتی با وجود نارضایتی تاریخی علمای شیعه مقیم عراق از رفتارهای تبعیض‌آمیز حکومت عثمانی علیه شیعیان، همگی تمام‌قد به دفاع از عثمانی در برابر حمله

اروپایی‌ها برخاستند. پایان جنگ جهانی اول نیز با شکست کامل مسلمانان و فروپاشی امپراتوری عثمانی و تضعیف کامل حکومت قاجار همراه بود. بنابراین به نظر می‌رسد که شیخ عبدالکریم نیز همچون دیگر عالمان مسلمان، متأثر از این شکست سهمگین و تلخ که منجر به تجزیه سرزمین و توانمندی جهان اسلام در برابر غرب شد، کوشیده که با ماندن در ایران و تقویت دین و حوزه، از تبعات اسلام‌ستیزانه سیطره غربی‌ها بکاهد؛ به‌ویژه

آنکه مهم‌ترین حوزه‌های علمی شیعه در عراق به واسطه تشکیل کشور جدید عراق که تحت سیطره کامل انگلیسی‌ها قرار داشت، اقتدار عمل خود را کاملاً از دست دادند و شهرهای عراق نیز در اشغال نیروهای انگلیسی قرار گرفته بود. عمده توان روحانیون شیعه مقیم عراق نیز در این چند سال پایانی قرن سیزدهم شمسی صرف مقابله با اشغالگری انگلیسی‌ها شده بود و سید محمد کاظم یزدی

عمده توان روحانیون شیعه مقیم عراق نیز در این چند سال پایانی قرن سیزدهم شمسی صرف مقابله با اشغالگری انگلیسی‌ها شده بود و سید محمد کاظم یزدی و میرزای شیرازی دوم در صدر جریان مقاومت علیه اشغال قرار داشتند. به نظر می‌رسد دعوت شیخ عبدالکریم از میرزای دوم برای بازگشت به ایران نیز با توجه به همین وضعیت و پیش‌بینی ناتوانی روحانیون در برابر قدرت روزافزون انگلیسی‌ها صورت گرفته باشد.

مذهبی عراق مملو از ساکنان و طلاب ایرانی بود؛ به گونه‌ای که به خاطر کثرت طلاب ایرانی، دروس علما به زبان فارسی گفته می‌شد. شیعیان عراق نیز که در ظاهر، از اتباع حکومت عثمانی بودند، اما دوگانگی خاصی با شیعیان ایرانی حس

نمی‌کردند. طلاب و سایر شیعیان ایرانی همانند خود بومیان عراق در تعیین سرنوشت آنان مشارکت می‌کردند و در ماجراهای مشروطه و مقاومت علیه اشغالگری در کنار یکدیگر نقش آفرین بودند. اما در کشور جدید و تازه تأسیسی که عراق نام گرفته است، دولت نوپای آن از ایرانی‌ها می‌خواهد که در مسائل داخلی عراق دخالت نکنند تا از آنجا به ایران اخراج نشوند. این تهدید تا جایی پیش رفت که کمی پس از استقرار مرحوم حائری یزدی در قم، دو فقیه مهم ایرانی نجف (میرزای نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی) که پس از درگذشت میرزای شیرازی دوم و شیخ الشریعه اصفهانی در حال رهبری جریان مقاومت علیه اشغالگری بودند، از عراق اخراج شده و چند ماه در قم سکونت یافتند و سرانجام با تعهدی که مبنی بر عدم دخالت در سیاست به دولت عراق دادند توانستند به نجف بازگردند.

بنابر این به نظر می‌رسد که مراد حاج شیخ عبدالکریم از «تباهی و فساد ایران» شرایط به وجود آمده در دنیای پس از جنگ جهانی اول است که منجر به فروپاشی

مراد حاج شیخ عبدالکریم از «تباهی و فساد ایران» شرایط به وجود آمده در دنیای پس از جنگ جهانی اول است که منجر به فروپاشی حکومت عثمانی و تضعیف حکومت ایران شده بود.

و میرزای شیرازی دوم در صدر جریان مقاومت علیه اشغال قرار داشتند. به نظر می‌رسد دعوت شیخ عبدالکریم از میرزای دوم برای بازگشت به ایران نیز با توجه به همین وضعیت و پیش‌بینی ناتوانی روحانیون در برابر قدرت

روزافزون انگلیسی‌ها صورت گرفته باشد. نکته دیگری که در درک دنیای پس از جنگ جهانی اول اهمیت دارد، ظهور کشورهای جدید و مفهوم ملت-دولت (Nation-State) است. با فروپاشی عثمانی، کشورهای جدید با مرزهای جدید و دولت‌های مستقل و جدید شکل گرفتند و هر «دولت» دارای «ملت» خاص خود شد. ناسیونالیسم و ملی‌گرایی نیز برای حفاظت از مرزها و دولت‌های جدید به یک جنبش محبوب و مرسوم منطقه بدل شد. طبعا در دنیای جدید، تردد از مرزها دشوارتر می‌شد و «ملت ایران» در برابر سایر ملت‌ها از جمله «ملت عراق» تمایز می‌یافت. چنین دنیایی که با سیطره سیاسی، نظامی و اقتصادی اروپایی‌ها شکل گرفته بود، برای کسانی که دغدغه سنت‌گرایی و دینداری داشتند، نامأنوس و نگران‌کننده بود. آنها حتی شکل ظاهری نظم جدید جهانی را نگران‌کننده و مفسده‌آمیز می‌دانستند که قصدی جز تضعیف اسلام و تفرقه میان مسلمین ندارد. تا پیش از این، دوگانه ایرانی-عراقی وجود نداشت و شهرهای

حکومت عثمانی و تضعیف حکومت ایران شده بود. همان شرایطی که جامعه را تشنه ظهور شخصیتی چون رضاخان کرده بود، فقیه دغدغه‌مندی چون حائری یزدی را نیز نگران تباهی و فساد فرهنگی و اجتماعی ناشی از فروپاشی اقتدار حکومت مرکزی می‌کرد.

● چگونه؟

روش شیخ عبدالکریم حائری در تقویت نهاد دین، به معنای اصرار بر حفظ هرگونه امر سنتی نبود. او می‌کوشید از هر آن چه که به زعم او جزو اصول دین یا مذهب است حفاظت کند و اگر چنین نباشد، بر حفظ آن پافشاری نکند. به چند نمونه

اشاره می‌کنم تا نوع مواجهه مرحوم حائری یزدی با چالش‌های ناشی از ورود مفاهیم و اندیشه‌های مدرن و شرایط جدید جهانی را بهتر درک کنیم:

یکی از مهم‌ترین بحران‌های دوره مرجعیت مرحوم حائری، موضوع حجاب زنان بود. وی هیچ‌گونه موضع‌گیری علنی علیه این اقدام حکومت نکرد و تنها به ارسال نامه محرمانه اعتراض‌آمیز بسنده کرد. خانواده وی نیز گزارش کرده‌اند که وی اصراری بر حجاب شدید و غلیظ و چادر نداشت. دکتر محقق داماد در این باره گفته است: «ایشان به حجاب شرعی قائل بود و بر حجاب‌های غلیظ و شدیدی که آن زمان رایج بود اصرار نمی‌کرد.

دایی‌ام حاج‌آقا مهدی حائری می‌گفت که یک بار خانمی که چادری نبود ولی حجاب کاملی داشت و کلاهی بر سر گذاشته بود و فقط صورتش دیده می‌شد نزد حاج شیخ آمد و گفت که آقا من مقلد شما هستم، ولی به دلیل سرکشی به املاکم مجبورم به ادارات مراجعه کنم و نمی‌توانم از چادر استفاده کنم. آیا حجاب من شرعی است؟ حاج شیخ

هم گفته بود بله حجاب شما

مشکلی ندارد. حاج میرزا مهدی بروجردی که از نزدیکان حاج شیخ و مدیردفتر ایشان بوده، با شنیدن این سخن حاج شیخ فریاد می‌زند که الان همه جا شایع می‌شود که حاج شیخ عبدالکریم با بی‌حجابی موافقت

کرده است. ولی حاج شیخ می‌گوید که مگر من می‌توانم بر خلاف حکم خدا حرف بزنم؟! من حکم خدا را گفتم.^۸ البته این به معنای موافقت وی با سیاست سرکوبگرانه حکومت علیه زنان چادری نبود، اما به نظر می‌رسد او می‌کوشیده که تا حد ممکن از افزایش نزاع بپرهیزد.

یکی از سیاست‌های مهم عصر پهلوی اول که در راستای عرفی‌سازی حکومت بود، تدوین قانون مدنی و محدودسازی قدرت عمل روحانیون در امور قضایی بود. دکتر محقق داماد در این باره گفته است: «ایشان نه تنها علیه قانون مدنی موضع نگرفته، بلکه اطلاعاتی وجود دارد که ایشان قانون مدنی را

یکی از سیاست‌های مهم عصر پهلوی اول که در راستای عرفی‌سازی حکومت بود، تدوین قانون مدنی و محدودسازی قدرت عمل روحانیون در امور قضایی بود.

مدارس جدید ایران) پرداخت و در شرایطی که او در شهرهای دیگر تحت فشارهای شدید بود، به قم پناه آورد و مدرسه‌ای در این شهر تأسیس کرده و در کمال امنیت به فعالیت پرداخت. فرزند رشدیه در کتاب «سوانح عمر» گفته است: «اوقاتی که شادروان حاج شیخ عبدالکریم حائری در قم ریاست و مرجعیت روحانی داشتند رشدیه رخت

به قم کشید و خانواده را به آن جا برد و مرتباً به مجلس درس شیخ حاضر می‌شد و تنها طلبه کلاهی شیخ بود. در قم مدرسه رشدیه را مجاور تکیه ملامحمود دائر کرد و اطفالی را که اکثراً فقیر و بی‌بضاعت بودند دعوت کرده، مطابق میل دبستانی به‌پا داشته بود. علاوه

بر مدیریت، کلاس اول را خود اداره می‌کرد. در قم در همان مدرسه کلاس مخصوصی هم برای کوران گشود. با طرز خاصی ایشان را تعلیم می‌کرد که نوشتن را فراگرفته بودند و در حضور حاکم و رئیس فرهنگ امتحان شایانی داد»^{۱۰}. مرحوم حائری برای گروهی از طلاب از جمله دو پسرش شیخ مرتضی و شیخ مهدی، معلم زبان فرانسوی استخدام کرده بود.^{۱۱} این در حالی بود که در همان زمان و حتی سال‌ها بعد در نجف بر سر تدریس زبان خارجی برای طلاب، اختلافات شدیدی وجود داشت.^{۱۲}

در عصر قاجار ظهور آیین بابی که بعدها

تأیید کرده است. زمستان ۱۳۸۳ مقاله‌ای با عنوان تاریخچه تدوین قانون مدنی در شماره ۲۴ یکی از نشریات دانشگاه امام صادق علیه السلام به نام فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام به قلم دکتر حمید بهرامی احمدی منتشر شد که در انتهای آن مقاله به همین مسأله اشاره شده بود که قانون مدنی را نزد حاج شیخ بردند و ایشان تأیید کرد.

همچنین من از یکی دوستانم که پدرشان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم رادک کرده اند و از شاگردان حاج میرزا محمد ارباب قمی بوده، شنیدم که پدرشان نقل کرده که وقتی قانون مدنی را نزد حاج شیخ آوردند، ایشان گفت: این که همان فقه ماست. فقط شما

به جای کلمه مسأله از کلمه ماده استفاده کرده‌اید». این مواجهه گشوده با تدوین قانون مدنی، راه را بر ایجاد تنش‌های بی‌حاصل میان مجتهدان با دستگاه قضایی بست.

در شرایطی که حتی میرزای نائینی مشروطه‌خواه نیز به مقابله با مدارس جدید برخاسته و نوشته بود که: «بردن اطفال بی‌گناه که مواهب و ودایع الهیه‌اند به چنین کارخانه‌های بی‌دینی و اعانت و ترویج آنها بآئی وجه کان و صرف یک درهم مال بر آنها از اعظم کبایر و محرّمات و تیشه زدن به ریشه اسلام است»^۹، شیخ عبدالکریم حائری به حمایت آشکار از میرزا حسن رشدیه (پدر

مسلمان متولد نمی‌شدند و حکم مرتد فطری بر آنان صادق نبود و این فتوا به معنای حفظ حقوق شهروندی آنان بود.

یکی دیگر از چالش‌های مهم مذهبی دوران مرحوم حائری، جریان تجدیدنظرطلبان شیعی بود که امروزه آنان را به عنوان «قرآن‌گرا» هم می‌شناسیم. با وجود آنکه تمایل فراوانی بین جامعه شیعی وجود داشت که آنان را خارج از تشیع بدانند، مرحوم حائری در پاسخ به استفتایی تصریح می‌کند که منکران عقیده شیعی «رجعت» را خارج از تشیع نمی‌داند

و می‌گوید: «من خودم معتقد

به رجعت هستم و ادله بر سختش قائم است، و لکن جزء عقایدی که منکر آن‌عن شبهه خارج از اسلام یا مذهب باشد نیست».^{۱۴} این پاسخ

نقش مهمی در جلوگیری از ایجاد تنش میان پیروان شریعت سنگلجی و مقلدان مرجعیت شیعه داشت؛ به‌ویژه آنکه از متن استفتا پیداست که تمایل به تکفیر جریان شریعت سنگلجی نیز مورد انتظار گروهی از جامعه مذهبی آن روزگار بوده است.

پس از چند دهه استفاده روحانیون از تلگراف برای انتقال پیام بین خود و پیروان‌شان، رادیو نیز در اواخر حیات مرحوم حائری یزدی به محصولات مدرن رایج در ایران افزوده شد. رادیو بر خلاف تلگراف چون حاوی صدای موسیقی و صدای زنان بود، در میان متدینان ایجاد

منجر به شکل‌گیری دو جریان ازلی و بهائی شد، از نگرانی‌های عمده روحانیون شیعه بود؛ به‌ویژه آنکه بابتی‌ها از همان ابتدا وارد فاز مسلحانه علیه حکومت قاجار شدند و قاجاریه نیز هرگونه مخالفتی را با انگ بابتی‌گری خاموش می‌کرد. قدرت بابتی‌های ازلی به واسطه خشونت‌بار بودن فعالیت‌شان و نیز باور میرزا یحیی صبح‌ازل به فعالیت مخفی، به تدریج کاهش یافت و با پیروزی مشروطه‌خواهان، حاکمان جدید که بی‌نصیب از حمایت بابتی‌ها نبودند، دست از برخورد خشن

با آنان برداشتند. از سویی فضا برای فعالیت آنان گشوده‌تر شد و از سوی دیگر، حساسیت و نگرانی علما و مذهبی‌ها نسبت به آنان افزایش یافت.

با این حال، چون فعالیت علنی بابتی‌های بهائی از اواخر حکومت قاجار افزایش یافته بود، بابتی‌های ازلی به تدریج به حاشیه رانده می‌شدند. در یکی از استفتاهایی که نزد آیت‌الله حائری یزدی مطرح شده، درباره معامله با بهائی‌هایی پرسیده‌اند که از دین مسیحیت یا یهود به آیین بهائیت گرویده‌اند. وی پاسخ داده که تا زمانی که کافر حربی نشدند اموال آنها محترم است.^{۱۳} بدین ترتیب حکم به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با این دسته از بهائی‌ها داده و فتوایش تحت تأثیر جو سنگین و ملتهب ضد بابتی و بهائی قرار نگرفته است؛ خصوصاً اینکه در آن روزگار تعداد زیادی از بهائیان اساساً از پدر و مادر

یکی دیگر از چالش‌های مهم مذهبی دوران مرحوم حائری، جریان تجدیدنظرطلبان شیعی بود که امروزه آنان را به عنوان «قرآن‌گرا» هم می‌شناسیم.

«قرآن که جامع تمام کتاب‌ها است، اروپا و سایر بلاد از روی قرآن صنعت آموختن، باعث ترقی آنها شده. چرا علمای ما برای ما علم صنعت بیان نفرموده‌اند؟ ما مردم ایران فقیر و پریشان هستیم، آیا حرف آنها اصل دارد یا علما بیان فرموده‌اند آنها عمل نکرده‌اند یا خیر؟» ۱۶

تصور پرسش‌کننده این بوده که راز پیشرفت صنعتی غرب، عمل به دستورهای خاصی در قرآن بوده که علما از بیان آن دستورات به مردم ایران خودداری کرده‌اند. پاسخ آیت‌الله حائری، نگاه او به نسبت میان عقل و دین را نشان می‌دهد:

«قرآن و اخبار راجع به اجتماعیات و کسب و تنظیم امور معاشیه، خیلی تحریص و ترغیب نموده، ولی خصوصیات صنایع راجع به همم‌عالیه است که خارجی‌ها تعقیب نمودند و به قوای فکریه، استخراج صنایع کرده و ماها به واسطه تنبلی و عدم شوق، قوای فکریه خود را مهمل گذاشته و از آنها عقب مانده و این هم راجع به علماء نیست.»

از نگاه وی، پیشرفت صنعتی غرب به فکر و همت آنها مربوط بوده است و ربطی به دین و متون دینی ندارد. اشاره

شبهه کرد و تمایل به تحریم کامل آن به صورت جدی شکل گرفت. قانون استفاده از رادیو در سال ۱۳۱۳ یعنی دو سال قبل از درگذشت مرحوم حائری یزدی تصویب شد و در ماه‌های پایانی عمر ایشان، استفاده از رادیو بسیار محدود و منحصر به برخی ادارات دولتی بود. رادیو تهران

نیز به عنوان نخستین شبکه رادیویی کشور در سال ۱۳۱۹ تأسیس شد که بعدها به «رادیو ایران» تغییر نام داد و فراگیر شد. بنابراین در زمانی که حاج شیخ فتوای جواز استفاده حلال از رادیو را داده بود،^{۱۵} این ابزار مدرن هیچ‌گونه رواج عمومی نیافته بود.

فهم و درک مسأله «انتظار بشر از دین» و نسبت آن با «پیشرفت علمی انسان» از موضوعاتی است که هنوز

هم برای ما چالش‌برانگیز است و برخی بر این باورند که دین پاسخگوی همه نیازهای بشری است و عقل و همت انسان نقش بنیادین در بهبود زندگی او ندارد. این دغدغه برای انسان مدرن بسیار پررنگ شده و چالش‌های مهمی فراروی ادیان در جهان جدید نهاده است. در یکی از سؤالاتی که از مرحوم حائری پرسیده شده، به همین موضوع اشاره شده است:

فهم و درک مسأله «انتظار بشر از دین» و نسبت آن با «پیشرفت علمی انسان» از موضوعاتی است که هنوز هم برای ما چالش‌برانگیز است و برخی بر این باورند که دین پاسخگوی همه نیازهای بشری است و عقل و همت انسان نقش بنیادین در بهبود زندگی او ندارد. این دغدغه برای انسان مدرن بسیار پررنگ شده و چالش‌های مهمی فراروی ادیان در جهان جدید نهاده است.

وی به «تنبلی و عدم شوق ماها» نیز درک و تحلیل آسیب‌شناسانه او از عقب‌ماندگی مسلمین و ایرانی‌ها را نشان می‌دهد.

به گفته آیت‌الله شبیری زنجانی، حاج شیخ معتقد بود چون آموزش سیاسی ندیده است، اگر وارد سیاست شود ممکن است از وی به عنوان یک فقیه سوءاستفاده

کنند.^{۱۷} درک این موضوع نیز

حائز اهمیت است. اینکه وی آگاهی داشته که از اقتضائات و پیچیدگی‌های سیاست‌ورزی مدرن اطلاع چندانی ندارد و هرگونه فعالیت سیاسی‌اش می‌تواند اثر معکوس بگذارد. نفس همین التفات و خودآگاهی می‌تواند از خطاهای فرد بکاهد و چه‌بسا رفتارش را حساب‌شده و زیرکانه نشان دهد و به همان میزان می‌تواند وی را منزوی سازد.

هر دو حالت در مورد شیخ عبدالکریم رخ داد.

با توجه به این نمونه‌ها طبیعی است که شیخ عبدالکریم هم‌زمان از سوی دولت و جامعه تحت فشار بوده باشد. از جمله می‌توان به روایت میرزا مهدی بروجردی اشاره کرد که پیشکار او و مدیر حوزه علمیه قم در زمان مرجعیت شیخ بوده است:

«خداوند را شاهد و گواه می‌گیرم که در

زمان حیات مرحوم آیت‌الله حایری آقای حاج شیخ عبدالکریم قدس سره در آن زمانی که مسلمین در کمال صدمه و ذلت بودند و فشارهای فوق‌الطافه بود، راجع در امری حضورشان عرض نمودم که عدم اقدام در فلان امر از طرف حضرت‌عالی والله موجب هتک شما می‌شود در انتظار. فرمود

والله می‌دانم که مهتوک می‌شوم، ولی تکلیفاً به غیر این چاره ندارم.^{۱۸}

شیخ محمد بروجردی؛ از شاگردان شیخ نیز گفته که آیت‌الله سید صدرالدین صدر و دیگر نزدیکان شیخ، برای جلوگیری از بروز فشار عصبی و حمله قلبی، اخبار را به صورت کنترل‌شده و محتاطانه به اطلاع وی می‌رسانند.^{۱۹} اگرچه محسن صدرالاشراف؛ از نویسندگان قانون مدنی که در زمان

مرجعیت شیخ، مدتی دادستان کل و سپس وزیر عدلیه بود و در اوایل عصر پهلوی دوم به نخست‌وزیری رسید، به واکنش آیت‌الله حائری یزدی در قبال سیاست سرکوب رضاشاه اشاره کرده و رفتار انزواطلبانه شیخ را از روی عقلانیت و عاقبت‌اندیشی دانسته است:

«رئیس هیئت علمیه قم مرحوم شیخ عبدالکریم یزدی مرد عاقل و مآل‌اندیش

به هر حال کارنامه دوران پانزده ساله مرجعیت شیخ عبدالکریم حائری نشان می‌دهد که او سنت‌گرایی بود که به جنگ مدرنیته برنخاست و کوشید با پذیرفتن اقتضائات عقلانی دنیای مدرن، برای بقای بنیان‌های دینداری در دنیای جدید بکوشد. اقدامات او در دوران تأسیس حوزه معاصر قم را باید از این منظر نیز واکاوی کرد. او کوشید با این رویکرد میانه‌روانه میان دین و دنیای جدید، مانع از «تباهی و فساد» در ایران شود.

- حائری، شماره ۱۲۵، آذر و دی ۱۳۸۳
۸. مجله شهر قانون، همان، ص ۳۰
 ۹. منظورالاجداد، همان، ص ۶۰
 ۱۰. شمس‌الدین رشیدی، سوانح عمر، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۱۴۶
 ۱۱. مجله شهر قانون، همان
 ۱۲. گفتگو با آیت‌الله سید رضی شیرازی، مجله حوزه، شماره ۵۰ و ۵۱، تابستان ۱۳۷۱، ص ۳۰
 ۱۳. احمد عابدی، استفتائات آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری، قم: زائر، ۱۳۹۰، ص ۴۹۲
 ۱۴. همان، ص ۴۴۶
 ۱۵. همان، ص ۴۵۲
 ۱۶. همان، ص ۴۵۳
 ۱۷. شرح حال و دوران زندگی آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (م ۱۳۵۵) در کلام آیه‌الله حاج سید موسی شبیری زنجانی دام‌ظله، محمدجواد شعبانی مفرد، مجله کتاب شیعه، شماره ۵، بهار و تابستان ۱۳۹۱، ص ۲۹
 ۱۸. مهدی بروجردی، درد بی درمان یا بدبختی مسلمین، قم: برقی، ۱۳۲۷، ص ۱۹. این اثر در کتاب «صدسالگی حوزه علمیه قم» به تدوین رسول جعفریان بازنشر شده است.
 ۱۹. محمد بن عبدالله بروجردی (۱۳۷۷-۱۲۹۰ ش)، زندگی فردی ناشناخته، قم: ۱۴۰۱ ق، صص ۴۵-۴۰.
 ۲۰. سید محسن صدر، خاطرات صدراالاشراف، تهران: وحید، ۱۳۶۴، ص ۳۰۳

بود. در به روی خود بست و سکوت اختیار کرد و به واسطه سطوت دولت و نزدیکی قم به تهران، زمزمه‌ها به زودی خاموش گردید».^{۲۰}

به هر حال کارنامه دوران پانزده ساله مرجعیت شیخ عبدالکریم حائری نشان می‌دهد که او سنت‌گرایی بود که به جنگ مدرنیته برنخاست و کوشید با پذیرفتن اقتضائات عقلانی دنیای مدرن، برای بقای بنیان‌های دینداری در دنیای جدید بکوشد. اقدامات او در دوران تأسیس حوزه معاصر قم را باید از این منظر نیز واکاوی کرد. او کوشید با این رویکرد میانه‌روانه میان دین و دنیای جدید، مانع از «تباهی و فساد» در ایران شود.

پی‌نوشت:

* پژوهشگر و نویسنده.

۱. طلبه حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم (علیه‌السلام)
۲. محمد شریف رازی، گنجینه دانشمندان، تهران: اسلامیه، ۱۳۵۲، ج ۱، صص ۲۸۸-۲۸۶
۳. فصلنامه شهر قانون، شماره ۹، بهار ۱۳۹۳، ص ۲۸
۴. محمدحسین منظورالاجداد، مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، تهران: شیرازه، ۱۳۷۹، ص ۳۱۹
۵. حبیب لاجوردی، خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی، تهران: کتاب‌نادر، ۱۳۸۱، ص ۱۹
۶. محمدحسین منظورالاجداد، همان، ص ۳۴۸
۷. مجله حوزه، مصاحبه با استاد عبدالحسین